

خروج از جَوّ

مجموعه‌ی حاضر دنباله‌ی همان کارهای قبلی‌ام است: در آنجا، افراد، یا بهتر بگویم سوژه‌ها، به یکدیگر آب می‌پاشیدند. در مجموعه‌ی حاضر واقعیتی پیش‌روست که می‌توان گفت پیامد "آب‌پاشی" ست. مفهوم "آب‌پاشی" در مجموعه‌ی قبلی، بیش‌تر از هر چیز، حول محور تربیت می‌گرد. "آب‌پاشی" به قصد پاکیزه نگه داشتنِ با نگاهی به الگوهای مورد علاقه‌اش می‌خواهد تغییر دهد تا به یک وضعیت مطلوب برسد. بخشی از رفتارها و عادت‌های دیرینه‌ی ما در طول تاریخ ناشی از همین بازدارنده‌هاست. عادت‌هایی که گاهی ما را به درون جهانی رازآمیز می‌کشاند. جهانی که با سازوکاری متقابل با رفتارهایمان آن رفتارها را می‌سازد و از آنها ساخته می‌شود. ما در این جهانِ برساخته "معلق" ایم. معلق در وضعیتی میان رام شدن و تولید کردنِ هویتی واحد. بازدارنده‌ی "آب‌پاشی" بنا دارد از بروز "مقتدرانه‌ی هویت‌های مستقل جلوگیری کند. به ناچار، ما، هر کدام، به جای آن‌که واقعیت‌مان را بسازیم از جَوّ اش خارج می‌شویم و در جهان راز آلودی فرو می‌رویم، که برای همه یکسان پدیدار می‌شود. جهان رازآمیزی که هرچه بیشتر درون‌اش غوطه‌ور می‌شویم از واقعیت‌مان هم فاصله‌ی بیشتری می‌گیریم.

مجموعه‌ی حاضر واقعیت‌پردازی از همان جهانی‌ست که در آن زندگی می‌کنیم و چون همه روزه با آن درگیریم تصویر واقعی‌اش را گم کرده‌ایم. تصویری که تا زاویه‌ی نگاه‌مان را تغییر ندهیم پی به رازآلودگی اش نمی‌بریم.